

راجع بوکالت

تردیدی نیست که کانون وکلاء در نتیجه زحمات دانشمندان و استقلال کانون اصلاحاتی فرموده‌اند که الیوم اغلب وکلاء دادگستری رجال دانشمند و دارای اخلاق حسنه و صفات پسندیده و مورد اعتماد اکثریت اهالی و برجسته‌ترین افراد جامعه میباشند.

رجاء واثق حاصل است که بعضی دیگر که هنوز در پرتگاه جهالت افتاده با مطالعه مقاله دانشمند مکرم آقای فتحی (که در شماره ۶۳ مجله درج است) که وضعیت کانون وکلاء فرانسه را نوشته و مغایرت‌هایی که بین مقررات کانون وکلاء انگلستان و کانون وکلاء فرانسه است توضیح داده‌اند دقت نموده و با توجه باین مقاله راجعه بکانون وکلاء ایران که مندرجات آن طبق قواعد مذهب جعفری است که مذهب رسمی ایران مقایسه فرموده تا بر معلومات آنها افزوده گردد.

مقدمتاً توضیح داده میشود وکیل هم بفتح و او خوانده میشود هم بکسر هر گاه بفتح خوانده شود بمعنای حافظ است یعنی کسی که حافظ حقوق موکل است و اگر بکسر خوانده شود بمعنای موکول‌الیه است یعنی کسی که تفویض امور پاو میشود در دعاها میخوانیم «**حسبنا الله و نعم الوکیل**» کفایت مینماید ماها را خداوند متعال و خوب حافظی است.

حقیقتاً خوب حافظی است. در اخبار ائمه اطهار علیهم السلام است که خداوند متعال برای هر یک از بندگان ۲۵ ملک قرار داده که بندگان را از شر جانوران و اشرار محافظت نمایند که آنها را ملائکه حافظین گویند و آنها غیر از ملائکه کرام الکاتبین هستند که نویسنده اعمال حسنه و اعمال سیئه میباشند.

مرحوم صدوق علیه‌الرحمه در معنای وکیل فرموده «**القائم بحفظنا**» وکیل کسی را گویند که ملجأ و پناه و حافظ حقوق موکل باشد خداوند متعال وکیل مطلق تام‌الاختیار بندگان است که تمام اعتماد بندگان بذات بی‌زوال او است معنای «**توکلت علی الله**» همین است که با اعتقاد قلبی تفویض کل امور بذات مقدسش میشود خداوند عالم که نعم‌الوکیل است و عالم بخفایای امور بندگان است بآنچه اصلح بحال بنده باشد عمل میفرماید.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است :

رضیت بهما قسم الله لی
لقد احسن الله فیما مضی
وفوضت امری الی خالقی
کذلک یحسن فیما بقی

یعنی راضی شدم بآنچه خداوند عالم قسمتم را نموده و تفویض نمودم تمام

راجع بوکالت

اسورم را بخالق یکتا و خداوند نسبت بگذشته کمال خوبی را بمن فرموده هم چنین درباقی عمرم هم بنحو احسن عمل میفرماید.

چون وکیل یکی از اسماء الحسنی است کفعمی معنای وکیل را کفیل دانسته میگوید کفیل کسی را گویند که کفالت اسورات موکل را نماید و این اسم شریف اثراتی هم دارد شیخ طبرسی نوشته اگر کسی مکرر بگوید یا وکیل یا وکیل اموال او از تلف محفوظ و ازحریق ایمن است.

علی‌ای حال وکلاء که اسم خود را مأخوذ از اسم اعظم الهی میدانند باید برای حفظ حقوق موکلین کمال مواظبت وجدیت را داشته باشند که حقوق مشروعه موکلین را حفظ نمایند.

اینکه نوشته اند وکلاء انگلستان مکلف هستند کلیه دعاوی که بآنها ارجاع میشود اعم از حق یا ناحق را تعقیب نمایند مخالف مذهب اسلامی است زیرا تعقیب ازدعوی ناحق حرام است وکیل اگر فهمید دعوی موکل ناحق است من باب امر بمعروف و نهی از منکر باید موکل را منع و نهی از تعقیب نماید و اگر موکل متقاعد نشد وکیل باید کناره گیری نماید و اگر درین محاکمه از بطلان دعوی مطلع گردید فوراً استعفا دهد.

برای دعوی باطل حق الجعالة گرفتن هم حرام است کما اینکه برای واجبات هم اجرت گرفتن حرام است برای طبابت اجرت گرفتن یا برای وعاظ و برای امر بمعروف و نهی از منکر نمودن حرام است اجرت گرفته شود مگر آنکه دکترها حق نسخه نویسی گیرند یا وعاظ حق القدم گیرند ولی برای تعقیب از دعوی باطل بهیچوجه راجحی بر جواز نیست مدعی که ناحق خوض در دعوی نماید اگر وکیل با او مساعدت کند در سقر جهنم می افتد از او میپرسند چه عملی کردید که جای شما در سقر است گویند « **کنانخوض مع الخائضین** » پیروی میکردیم از کسانی که دعوی ناحق مینمودند و فرو میرفتیم در باطل با کسانی که فرو میرفتند بیاطل.

بعد از ذکر این مقدمه باید دانست وکالت از عقود است و محتاج بایجاب و قبول است ولی از عقود لازمه نیست بلکه از عقود جایزه است هر وقت بخواهد موکل میتواند وکیل را معزول نماید وکیل هم همه وقت میتواند استعفا دهد در عقود لازمه تأخیر قبول از ایجاب جایز نیست ولی در عقود جایزه تأخیر ممکن است موکل در شهری وکالتنامه مینویسد وکیل که در شهر دیگر است بعد از یکی دو ماه قبول وکالت مینماید وکالت صحیح است. در سایر عقود جایزه هم تأخیر قبول از ایجاب ممکن است مخصوصاً در مسئله وصایت قبول وصی بعد از فوت موصی ممکن است. قبول هم یا بلفظ است یا بفعل و بعد از قبول وکالت تحقق پیدا مینماید. گاهی بدون عزل و بدون استعفا وکالت مرتفع و منتفی میگردد مثل اینکه مورد وکالتی را که داده بود برای مخاصمه خود موکل با طرف مقابل بسازش تمام کرد موضوع وکالت منتفی میگردد. شبهه و اشکال در موردیست که قسمتی از مورد وکالت منتفی شود مثل اینکه موکل برای فروش شش دانگ خانه خود وکالتی بوکیل بدهد و بعداً یکدانگ آنرا موکل انتقال دهد از نظر اینکه عقد

راجع بوکالت

وکالت قابل تبعض نیست که گفته شود قسمتی از عقد باطل و قسمتی صحیح است میتوان قایل شد ببطالن وکالت بطور کلی و از نظر اینکه مسئله تبعض صفقه اجماعی است که اگر قسمتی از مبیع تلف شد یا مستحقق للغير درآمد نمیتوان حکم ببطالن کل معامله نمود ممکن است در وکالت هم نسبت بمقداریکه موکل فروخته وکالت باطل و برای فروش باقیمانده خانه وکالت باقی باشد وفسخ وکالت ممکن است نسبت ببعض شده باشد.

برای اینکه درآتیه بین موکل و وکیل تنازع نشود هر یک از موکل و وکیل باید ده چیز را رعایت نمایند.

اسوری را که موکل باید رعایت نماید.

اول - موکل هر وکیلی را که میخواهد وکالت دهد و تفویض اسور خود را باو نماید و او را ملجأ و پناه و مولی علیه قرار دهد باید قبلاً فحوص نماید کاملاً از رفتار و کردار و عملیات او اگر دید لایالی باحکام شرعیه است وکالت ندهد زیرا کسی که خیانتکارنسبت بتکالیف الهیه که امانتهای خداوند متعال و خلاق عزوجل باشد از خیانتکاری بمخلوق و موکل باک ندارد و هر گاه احساس شد که حافظ حقوق الهی است بدان که حافظ حقوق موکل هم میباشد سپس تفویض اختیارات باو بنماید.

دوم - موکل باید تنظیم قرارداد حق الجعاله را قبلاً بنماید وجعاله وکیل را برای هر مرحله معین کند که بعداً تنازعی بین وکیل و موکل نشود آئین نامه که راجع بحق الجعاله در ظهر وکالتنامه نوشته شده میزانی است که محکوم له میتواند بعنوان خسارات از محکوم علیه مطالبه نماید.

حق الجعاله وکیل فرع قرارداد است اگر قرارداد نباشد عمل وکیل ظاهر در تبرع است. فقهاء عظام کتبی برای جعاله تألیف فرموده اند که فروعاتی دارد. هر گاه مورد نزاع شود موکل مدعی است که وکیل تبرعاً وکالت نموده و وکیل مطالبه جعاله بینماید قول موکل مقدم است زیرا موافق با اصل برائت است و اثبات دعوی بعهده وکیل است. آئین نامه مثبت دعوی نیست زیرا حق الجعاله را کارشناس باید تعیین نماید بسا میشود وکیل برای عمل وکالتی که چندین ماه عمر تلف نموده خیلی بیشتر از آئین نامه حق الجعاله را ذی حق است و بسا میشود وکیل برای دعاوی مهمه چندان عملی ننموده و اگر طبق آئین نامه حق الجعاله باو داده شود اجحاف بموکل است ولی در صورتیکه قرارداد حق الجعاله قبلاً تنظیم شده باشد وکیل و موکل ملزم هستند بمقتضای «**اوفو بالعهود**» بقرارداد عمل نمایند.

سوم - موکل باید در موضوعی وکالت دهد که جایز التصرف باشد بنا بر این صغیر و سجنون و محجور که ممنوع التصرف در اسواال هستند وکالت دادن آنها باطل است. دختری که هنوز بحد رشد نرسیده نمیتواند وکالت برای ازدواج خود بدهد حتی قانون گذار ازدواج دوشیزه را هم بدون اذن پدر جایز ندانسته است. بعضی توهم نموده اند که باذن حاکم شرع ممکن است ازدواج شود در صورتیکه ادله وکالت حاکم شرع مشمول اینگونه موارد نیست.

راجع بوکالت

ممکن است صغیره را بعقد فضولی ازدواج نمایند ولی آثار زوجیت و صحت و نفوذ عقد فضولی موقوف بحصول رشد صغیره و امضاء او است.

در بعضی موارد نیابت و وکالت دادن صغار مجاز است یکی در دادن صدقات واجبه از زکوة و خمس و در صدقات مستحبه با رعایت صلاح و صرفه بلکه در کلیه موارد که بعنوان نیابت باشد و «**باللتي هي احسن**» باشد مداخله صحیح است بشرطیکه صلاح و صرفه باشد.

در مواردیکه شارع مقدس مباشرت شخصی موکل را خواسته مثل واجبات و نافله‌ها کسی که زنده است نیابت پر دار نیست مگر در نماز طواف که اگر مکلف عاجز از اتیان نماز صحیح است احتیاطاً میتواند نایب بگیرد.

در کلیه امور عادی از خرید و فروش و نکاح و طلاق وکالت دادن جایز است است و در خصوص نکاح یک نفر نمیتواند هم وکیل زوج شود و هم وکیل زوجه و صیغه ایجاب و قبول را جاری نماید کما اینکه در خصوص اجراء صیغه طلاق هم با حضور شخص زوج وکیل نباید اجراء صیغه طلاق را نماید بمقتضای «**الطلاق بيد من اخذ بالساق**» مشکل است با حضور خود زوج وکیل او اجراء صیغه طلاق کند ولی اگر از مجلس طلاق بیرون رود که در غیاب او اجراء صیغه شود بی اشکال است.

چهارم - موکل مجاز است هر وقت بخواهد وکیل خود را معزول نماید ولی باید خبر عزل را بوکیل بدهد که اگر خبر نداد هر عملی وکیل نموده باشد ولو در موقع معزولی باشد صحیح و نافذ و بر علیه موکل نافذ است.

در قضایای امیر المؤمنین علیه السلام است برادری بوکالت مسلم خواهر خود را شوهر داده بود خواهرش مدعیه بود که او را معزول نموده بودم. شهودی هم اقامه نمود که شهادت دادند بر اقرار موکله بر عزل وکیل حضرت فرمودند بشهود آیا شهادت دارید که موکله خبر عزل را بوکیالش داده باشد گفتند خیر فرمود نکاح صحیح است و بشوهر فرمودند «**خذ بیدها بارک الله لك فیها**» بگیر دست زوجه را خداوند مبارک فرماید برای اینکه خبر عزل را نداده بود حکم بصحت نکاح فرمود.

در محاکمات هم اگر قبل از قطعیت حکم عزل وکیل معلوم گردید حکم بدوی بر علیه موکل بی اثر است ولی اگر بعد از قطعیت حکم مدعی عزل وکیل شود نتیجه ندارد.

پنجم - موکلی که برای محاکمات و مخاصمات وکیل میگیرد باید در وکالتنامه قید نماید که وکیل مزبور وکیل در اقرار هم هست یا خیر؟

هر چند اصولاً وکالت در اقرار خالی از اشکال نیست بر فرض وکیل در اقرار هم باشد هر گونه اظهاری در دادگاه نماید اخبار و شهادت است اقرار در موضوعاتی است که مقرر شخصاً مدعی مالکیت مقربه باشد و بهیچوجه نمیتوان اظهارات وکیل را اقرار موکل دانست و اساساً اقرار خود موکل هم مطلقاً معتبر نیست زیرا اقرار موضوعیت ندارد بلکه طریق الی الواقع است.

لذا در قانون مدنی هم پیش بینی شده اگر کذب اقرار معلوم شد اثری بر اقرار

راجع بوکالت

نیست و بهمین جهت است که اقرار متهم را نزد بازپرس نمیشود دلیل محکومیت متهم قرار داد زیرا محتمل است در اثر فشار و یا تهدید و تطمیع بوده باشد.

اینکه در ذیل ماده ۳۶۸ قانون آئین دادرسی مدنی نوشته شده اقرار وکیل پنجویکه قاطع دعوی باشد در صورتی معتبر است که در وکالتنامه تصریح بحق اقرار شده باشد - این اعتبار در صورتی است که موکل خصوصیات مقربه را در وکالتنامه قید نموده باشد و هرگاه بدون قید خصوصیات مورد اقرار را بنویسد بطور مطلق وکیل در اقرار است چون مقربه را مجهول قرار داده بی اثر است.

ششم - موکل مکلف است متعلق وکالت را هم در وکالتنامه قید نماید و وکالت مطلق که داده میشود برای کل امور که اگر کسی اقامه دعوی بر موکل نمود دفاع نماید این وکالت تعلیقی است حضرات شافعیه وکالت تعلیقی را صحیح دانسته اند ولی علمای امامیه صحیح نمیدانند زیرا تازه معلق علیه محتمل التحقيق است که محتمل است کسی اقامه دعوی کند و محتمل است نکند این وکالت تعلیقی است و باطل است و تازه متعلق علیه معلوم التحقيق است مثل اینکه بنویسد وکیل است در جمعه آینده فلان عمل را انجام دهد این تعلیق مضر بوکالت نیست و در مواردیکه معلق علیه محقق الحصول باشد مثل اینکه وکالت دهد که بعد از فوت پدرش آنچه باو ارث میرسد بخودش یابدیگری منتقل نماید مرحوم علامه حلی این وکالت را هم باطل دانسته اند.

گاهی میشود موکل وکالتی بوکیل میدهد که در کلی و جزئی امورات و اموال او وکالت دارد عمل نماید این وکالت را هم صحت آنرا مشکل دانسته اند و میگویند وکالت ضرری است و محتمل است وکیل تمام اموال و دارائی او را از بین ببرد و زوجه او را هم مطلقه نماید از این جهت لازم است موکل متعلق وکالت را در وکالتنامه تصریح نماید که مورث اشکال نشود.

حتی وکیل برای محاکمات هم که تعیین مینماید باید مراحل دعوی را از بدوی و پژوهشی و فرجایی تعیین نماید تا در موقع ابلاغ احکام اشکالی پیدا نشود.

هفتم - موکل مکلف است حدود و حقوقی را که بوکیل میدهد تصریح نماید که آیا وکیل حق اجرائیات یا حق اخذ ثمن در معاملات را دارد یا نه و در معاملات هم وکالت در اختیارات دارد یا خیر.

بدیهی است وکیل اگر بموجب وکالتنامه معامله نمود و مبیع معیوب در آمد برای خیار عیب و سایر اختیارات وکالت علیحده لازم است مگر آنکه در وکالتنامه وکالت برای کلیه اختیارات هم داده شده باشد.

در محاکمات جزائی هم از حیث ضرر و زیان و مطالبه دیات باید در وکالتنامه تصریح شود.

در امر حدود محل اختلاف شده که حاکم شرع که حدود الهی را باید جاری کند آیا میتواند بدیگری وکالت دهد برای اجرای حدود یا خیر مرحوم علامه حلی رحمه الله علیه قائل بجواز شده و استدلال فرموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وکالت دادند

راجع بوکات

یکی از اصحاب برای رسیدگی بحد زنا فرمودند « ان اعترفت فارجمها » اگر اقرار نمود او را سنگ سار نما و همچنین استدلال فرموده‌اند که امام علیه السلام اشخاصی باطراف میفرستادند برای قضاوت و اجراء حدود. لکن ظاهر اخبار آنست که پیغمبر و امام میتوانند نایب تعیین نمایند ولی حکام شرع نمیتوانند وکیل و نایب برای حدود الهی معین نمایند و از طرف امام غائب علیه السلام این اختیار بآنها داده نشده اما مجنی علیه میتواند دیه شرعی را در دادگاه از مرتکب مطالبه نماید.

هشتم - موکل نباید در امور محرمه وکالت دهد مثل اینکه وکالت دهد دختر مسلمة او را بعقد کافری درآورند زیرا ازدواج مسلمه با کافر حرام است. همچنین موکل نباید در حال احرام وکالت دهد که زنی را ازدواج نماید زیرا در حال احرام ازدواج جایز نیست و نمیتواند وکالت دهد زنی را که در عده رجعیه است برای او ازدواج نمایند زیرا در عده رجعیه زوجیت باقی است و لذا بافوت هر یک از دیگری ارث میبرد.

نیز نمیتواند موکل وکالت دهد بازن شوهرداری که قبلاً زنا نموده حالا که از شوهر طلاق گرفته است او را بحال خود درآورد زیرا بازن شوهردار حرمت ابدی می‌آورد لکن اگر زنا نموده بازنی که شوهر نداشته میتواند او را عقد نماید ولی مکروه است. هر گاه موکل وکالت دهد که بعد از آنکه مطلقه رجعیه از عده شوهر خارج شد و شوهرش رجوع نکرد او را برای موکل عقد نماید این وکالت باطل است زیرا وکالت تعلیقی است.

در کلیه امور محرمه نمیتواند وکالت دهد برای فروش اعیان نجسه مثل روغن نجس یا خرید و فروش کلب و خنزیر (سگ و خوک) یا برای خرید آلات لهو و لعب یا برای مطالبه ربا و تنزیل یا عوذ بالله برای فروش قرآن بکفار یا برای آلات قمار یا برای تأسیس مراکز فسق و فجور وکالت دادن باطل است.

نهم - موکل مکلف است وکالتی که بوکیل میدهد شاهد بگیرد وکالتنامه را مسجل نماید و اگر وکیل را عزل مینماید برای معزولی هم شاهد بگیرد که بعداً مورد اختلاف و تنازع نگردد هر گاه منازعه در اصل وکالت شود قول قول منکر است و مدعی وکالت باید ثابت نماید.

هر گاه اختلاف در تلف باشد قول قول وکیل است که امین است و موکل باید تقریظ را اثبات نماید و اگر اختلاف در میزان حق الجعالة است قول قول موکل است که قول او موافق با اصل برائت است.

بعضی علماء فرق گذارده‌اند بین منازعات هر گاه منازعه قبل از معزولی وکیل بوده که وکیل بگوید فروختم و ثمن را گرفتم و تلف گردید در هر چه صورتی قول قول وکیل است زیرا امین است « ولیس علی الایمین الا الایمین ».

هر گاه منازعه بعد از معزولی وکیل بوده که وکیل اقرار بفروش و اخذ ثمن نموده و طبق اصل کلی « البنیة علی المدعی والیمین علی من انکر » باید وکیل دعوائی تلف را اثبات نماید.

راجع بوکالت

دهم - موکل نباید وکالت دهد بوکیل برای احیاء اراضی موات یا موارد انفال زیرا این حقوق مباشرت شخصی را لازم دارد هر گاه وکیل حیازت نمود زمین موات ملک خود وکیل میشود و بعقیده جمعی اگر موکل این عمل را در سایه قرارداد گذارد و قراردادی تنظیم نماید ممکن است بموجب « **اوفو بالعهود** » بمقصد نائل گردد و الا بدادن وکالت موفق نخواهد گردید در کلیه مباحات میشود قرارداد نمایند که نیابتاً در مدت معینی حیازت شود عنوان نیابت غیر از عنوان وکالت است.

اما ده امری را که وکیل باید رعایت نماید .

اول - وکیل بموجب « **الانسان علی نفسه بصیره** » البته بصیرت کامل بحال خود دارد اگر دید مایه علمی او کم است و متمکن از انجام وکالت و محاکمات مهمه نیست مکلف است از قبول وکالت امتناع نماید تا تضييع حقوق موکل نشود و ضمان بعهده او تعلق نگیرد.

گرچه کانون وکلاء طبق ماده ۲۳ تادرجه تصفیه نموده‌اند ولی حقیقتاً تصفیه نشده تصفیه عبارت است از جدا کردن اشیاء ردیه وقتی میگویند آب را صاف کردیم یعنی کثافات او گرفته شد.

تصفیه وکلاء این است که اشخاص بی علم جاهل را از حوزه وکلا خارج کنند تا تضييع حقوق موکلین نشود متأسفانه بعضی وکلاء که مراتب علمی آنها محفوظ است سلب وکالت آنها را مینمایند سلب نمودن معنای تصفیه نیست کانون وکلا باید امتیاز فضلی دهند وکلاء را طبقه بندی نمایند تا کسانی که مایه علمی ندارند مضیع حقوق نشوند. وکیلی که بمعلومات خود بصیر نیست نباید وکالت امور مهمه و مشکله را قبول وکالت نماید.

در مسائل میراث و رضاع و خلع و مبارات مسائل دقیقه مشکله است که علماء در آنها گیرند در همه امور وکیلی که جاهل است شایسته نیست قبول وکالت را بنماید.

دوم - وکیل چون مورد اعتماد موکل شده و تفویض اختیارات با او گردیده مکلف است با کمال جدیت در مورد وکالت اقدام نماید و بهیچوجه تسامح نکند و نظرش دفع الوقت و گرفتن حق الجعاله نباشد بلکه اهتمام تام نماید که موکل ذیحق بحقش برسد.

دراخبار کثیره وارد شده « **من لم یهتم بامور المسلمین فلیس منهم** »
مسلمان نیست کسی که اهتمام در امور مسلمانان ننماید البته وکیل اگر سعی و اهتمام نماید بمقصد نائل میگردد « **لیس للانسان الا ماسعی** » .

سوم - وکیل نباید از همه کس قبول وکالت نماید وکالت نمودن از کفار یا اهل ذمه بر علیه مسلمانان خالی از اشکال نیست جمعی باستناد آیه شریفه « **لن یجعل الله للکافرین علی المسلمین سبیلاً** » قائل بحرمت شده‌اند و بعضی قائل بکراهت گردیده‌اند وکیل برای جواز و عدم جواز باید بمرجع تقلید خود مراجعه نماید.

رسول خدا ص فرموده : « **الاسلام یعلوا ولا یعلی علیه** . »

چهارم - وکیل نباید در امور محرمة قبول وکالت نماید خرید و فروش کتب

راجع بوکالت

ضلال حرام است معاملات آلات لهو و لعب حرام است بیع اعیان نجسه حرام است بیع مصحف (قرآن) بکفار حرام است در کلیه محرمات شرعیه وکالت نمودن جایز نیست. یاللعجب اغلب دعاوی تجار که معاملات ربوی است کار بسیار مشکلی است وکالت نمودن برای مطالبه نزول.

پنجم - وکیل نباید اسرار موکل را فاش کند زیرا امین است نباید بر علیه موکل حرفی بزند یا اقدامی نماید یا با طرف مقابل سازش کند فقط هدف وکیل این باشد که در موضوع وکالت مشروعی که باو داده شده انجام امر را دهد حق موکل را وصول و ایصال نماید.

بعضی از جهال که شغل شریف وکالت را اختیار نموده اند رفتار و کردار آنها عموم افراد سملکت را مأیوس از احقاق حق و از ارجاع بعدالت خانه نموده است دیانت و امانت سابقین را اگر مقایسه نمائیم با حال بعضی لاحقین میفهمیم تا چه درجه ازجاده حقیقت و دیانت دور افتاده ایم.

ششم - وکیل نباید اگر وکالت کلی باو داده شد سوء استفاده نماید یکی از مجلات برای محاکمات وکالتی داده بود بیک نفر از اشخاص منتفعت پرست که خود را وکیل معرفی نموده بود بعداً مدعی شده بود بموجب این وکالتنامه میخدره را بعقد خود در آورده ام این عمل سوء استفاده است و مشروع نیست.

اصولاً در عقد نکاح محل اشکال است که بیک نفر هم از طرف ایجاب باشد و هم از قبول. **هفتم -** وکیل باید در حفظ اسناد و مدارک موکل کمال مواظبت را نماید که هر وقت موکل مدارک را خواست بدون عذر باو بدهد و با عدم مواظبت اگر تلف شود وکیل ضامن است و حق ندارد مدارک را مرهون حق الجعالة قرار دهد.

هشتم - وکیل اگر محکوم به را حسب الوکاله گرفت باید فوراً بموکل رد نماید و دعوای فقدان و تلف در این مورد بیمورد است زیرا با اقرار بگرفتن بمقتضای قاعده «علی الید» باید از عهده برآید و دعوای فقدان و تلف بدون اقامه بینه از او پذیرفته نیست.

نهم - وکیل باید ظاهر الصلاح باشد هر چند بعضی از علماء نوشته اند «یشترط فی الوکالة العدالة» ولی لا اقل باید متجاهر بفسق و لا ابالی باحکام شرعیه نباشد که که مورد اعتماد موکل شود.

دهم - وکیل باید در پیشگاه محاکم با کمال ادب رعایت احترامات قضاة را بنماید حتی اگر رأیی بر علیه مقصد او صادر شد نباید بنظر مغضبانه بقضاة نظر کند زیرا قضاة در انشاء رأی آزادند اگر وکیل شکایتی از رأی دارد بدستور قانونی عمل نماید و البته در اینصورت آقایان قضاة هم رعایت احترامات وکیل را که از وابستگان بمحاکم است خواهند فرمود.

برای هر یک از این شرائط مذکوره قضایا و حکایتها در نظر است چون توضیح آنها مورت رنجش رفقا میشود از ذکر آنها خود داری و بهمین مختصر قناعت نمودم.

والسلام علی من اتبع الهدی